

Economics for Boys and Girls

Leonard E. Read

Leonard E. Read (1898–1983) established the Foundation for Economic Education in 1946.

This essay first appeared in Notes from FEE, September 1965.

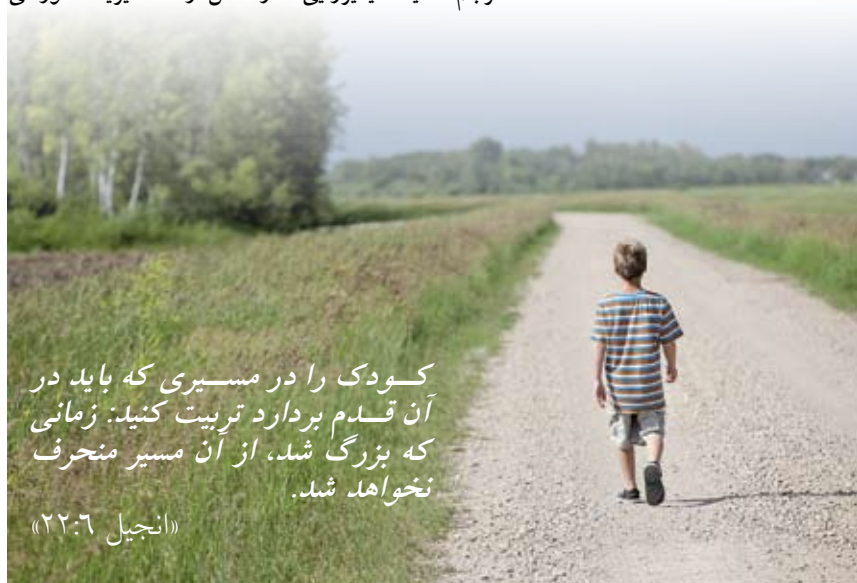
Translated by Saeed Alimirzaee, M.A. in Educational Administration



اقتصاد برای دخترها و پسرها

لئونارد رید

مترجم: سعید علیمیرزایی، کارشناس ارشد مدیریت آموزشی



کودک را در مسیری که باید در
آن قدم بردارد تربیت کنید. زمانی
که بزرگ شد، از آن مسیر منحرف
نخواهد شد.

«انجیل ۲۲:۶»

ایین آموزش‌ها بروند یا به همان ادراکی که ما داریم برسند. به عبارت دیگر، وظیفه ما در حال حاضر این است که درک خود از آزادی را بالا ببریم و بیشتر روی آن ممارست کنیم و ایمان داشته باشیم که وقتی دیگران تلاش ما برای بهتر شدن را ببینند خود به خود جذب خواهند شد. از این رو است که مدام می‌کوشیم تا از درک، توضیح، و بکارگیری بهتر اقتصاد تخصص‌گرایی و تقسیم کار، آزادی در داد و ستد، نظریه مطلوبیت نهایی ارزش، و اتکا به نظم بازار آزاد به عنوان راهنمایی به سوی خلاقیت و داد و ستد استفاده کنیم.

بارها مردم با این تفکر که «این نسل آینده است که اهمیت دارد» از ما خواسته‌اند برای جوانان یک سری آموزش‌های اقتصادی درست کنیم. ما هم بارها سر تکان داده‌ایم تا اعتراف کنیم که نمی‌دانیم چگونه باید این کار را انجام دهیم. طراحی درس‌های اقتصادی برای بزرگسالان هم دشوار است، چرا که تنها عده قلیلی از آن‌ها به این رشته میل و رغبت نشان می‌دهند. با وجود این، همچنان به تلاش خود ادامه دادیم و اکنون پس از سال‌ها آزمون و خطا مشخص گردیده که بهترین روش در مورد بزرگسالان این است که آن‌ها را به حال خود رها کنیم تا خودشان دنبال

آیا راهی وجود دارد که بتوانیم این ایده‌های دشوار و پیچیده را در اختیار بچه‌ها بگذاریم تا جذب شیوه رفتار اجتماعی بازار آزاد شوند؟ شاید وجود داشته باشد. اما قبل از آن اجازه دهید کمی این ماده خام (یعنی کودکانی که باید آموزش بدهیم) را دقیق‌تر بشناسیم.

عده‌ای چنین استدلال می‌کنند که کودک زندگی را به عنوان یک موجود کوچک فاقد تربیت شروع می‌کند، موجودی که مجهز به اندام‌ها، عضلات، و بسیاری چیزهای دیگری است که هیچ‌کس بر آن‌ها ندارد؛ موجودی که میل به حفظ جان دارد و از انگیزه‌ها و احساسات فعالی چون عصبانیت، ترس، و عشق برخوردار است که عملاً روی آن‌ها نیز هیچ‌کس کنترل ندارد. از نظر این عده در مراحل رشد مسائلی چون کثیف بودن، دعوا کردن، جواب سربالا دادن، حرف گوش نکردن، یا ظفره رفتن کودک اموری کاملاً طبیعی هستند. به قول آن‌ها «همه کودکان باید با تخس‌بازی بزرگ شوند». اما من شخصاً کمی نسبت به این نوع نگاه فرویدی به آفرینش بشر تردید دارم. بیشتر ترجیح می‌دهم بچه را به چشم یک گیاه در حال جوانه زدن ببینم که از پتانسیل کامل برای زیبایی و خوشبختی برخوردار است. البته در هر دو دیدگاه ممکن است از دید افراد بزرگسال نوعی نابسامانی ظاهری، ناهماهنگی، و ناسازی وجود داشته باشد. با وجود این، پتانسیل هماهنگی و زیبایی وجود دارد.

چه ما کودک را یک موجود بی‌ادب و وحشی و چه یک موجود زیبای در حال شکوفایی بدانیم، در هر حال چالش پیش روی ما این است که او باید از وضعیت نادانی نسبت به رابطه‌اش با دیگران بیرون بیاید و با قوانین عمومی حاکم بر وضعیت بشر سازگار شود. کودک مسئولیتی اضافی برای والدین است؛ مسئولیتی که شامل هدایت کودک در مسیر درست درک اقتصادی است. من در این جا فقط به ذکر چند پیشنهاد برای انجام این مسئولیت بسنده می‌کنم.

اگر چیزی را انداختی، آن را بردار

این درس به راحتی قابل آموزش است، به ویژه توسط والدینی که خودشان آن را رعایت می‌کنند. این درس آموزش مقدماتی قبول مسئولیت است به نحوی که کودک مسئولیت اقدامات خود را بپذیرد و بار رفتارهای خود را به دوش دیگران نیاندازد. کودکی که این گام اول را در جهت خود-کنترلی برمی‌دارد، در صورتی که مسیر خود را ادامه داده و به آن عادت کند، به احتمال زیاد وقتی بزرگ شد از بقیه انتظار نخواهد داشت او را از مشکلات اقتصادی که خودش مسبب آن‌ها بوده بیرون بشکنند. این کودک به احتمال بسیار زیاد سربار جامعه نخواهد شد.

تسلط واقعی بر خویشتن موجب پرورش یک استعداد کمیاب و بسیار ارزشمند می‌شود: توانایی تصمیم‌گیری در مورد اعمال خود. کودکی که از این توانایی برخوردار می‌شود هرگز وسوسه نخواهد شد که موضع خود را به واسطه فشار، از روی هوس، به دلیل باور عمومی، و امثال این‌ها تغییر دهد. او برای خودش «مردی» خواهد شد. آموزش «آن چه می‌اندازی را بردار» باعث نیک‌رفتاری نیز می‌شود. وقتی فرد با این آموزه خو گرفت انجام این کار برایش عادت لذت‌بخش می‌شود و گاه ریخت و پاش‌های دیگران را هم مرتب کند. این عادت در بزرگسالی به شکل رفتار خیرخواهانه و وظیفه‌فردی در قبال افراد کم‌اقبال‌تر نمود پیدا می‌کند.

اگر دری را باز می‌کنی، آن را ببند

این درس ادامه درس قبلی است و فقط تمرین دیگری است برای تأیید منطق کامل هر یک از داد و ستدهای زندگی.



تربیتی نیستند. درست است که این افراد ممکن است دینی که به نام خودشان است را ادا کنند ولی به دینی که به نام «عموم مردم» ضامن آن هستند توجهی ندارند. آن‌ها طوری تربیت نیافته‌اند که بفهمند این اصل «یک اصل همگانی» است.



تشکر کردن را فراموش نکن

این آموزه یک پدر و مادر زیرک و یک فرزند توانا و تزیین می‌خواهد. من می‌توانم ایده را بدهم ولی نمی‌توانم آن را آموزش بدهم. زمانی که ایده درک شد بسیار ساده، و در عین حال بسیار فرار است؛ به طوری که گرچه ۳۳,۰۰۰ سال از زمان انسان ماقبل تاریخ گذشته، اما تنها نزدیک به یک قرن پیش کشف شد که ارزش یک کالا یا خدمت نه فقط به صورت عینی و با هزینه تولید آن، بلکه به صورت انتزاعی و با چیزی که دیگران با میل و رغبت برای مبادله آن می‌دهند تعیین می‌شود. در علم اقتصاد هیچ مفهومی از این مهم‌تر وجود ندارد که بازار آزاد هیچ اصل اقتصادی دیگری جز نظریه مطلوبیت نهایی یا انتزاعی ارزش ندارد. در واقع، این اصل به صورت نظریه ارزش بازار آزاد تعریف شده است.

به عنوان مثال، زمانی که مادری ۳۰ سنت بابت یک کنسرو لوبیا پول می‌دهد، بیش از ۳۰ سنت برای آن لوبیایا ارزش قائل است و بقال هم ۳۰ سنت را با ارزش‌تر از لوبیایا می‌داند. اگر از نظر این مادر ۳۰ سنت بیش از لوبیایا ارزش داشت یا اگر بقال بیش از ۳۰ سنت برای لوبیایا ارزش قائل بود این داد و ستد انجام نمی‌شد. هم ارزش آن ۳۰ سنت

«یک دوگونی اجتناب‌ناپذیر طبیعت را به دو قسمت تقسیم می‌کند، به طوری که هر قسمت آن نیمه‌ای است که برای کامل شدن به نیمه دیگر نیاز دارد؛ مثلاً روح و ماده، زن و مرد، عینی و ذهنی، درون و بیرون، زیر و زبر، حرکت و سکون، و آره و نه.»^۱

در مورد تربیت فرزند نیز باید این موارد را اضافه کنم: انداختن و برداشتن، باز کردن و بستن، و غیره.

اگر قول دادی به قولت وفا کن

بهترین حامی هرج و مرج اجتماعی بی‌وفایی به عهد و پیمان است. کودکانی که به آن‌ها آموخته نشده که سر قول خود بایستند نویسندگان پیمان‌نامه‌هایی می‌شوند که هیچ وقت قرار نیست به آن‌ها عمل شود؛ آن‌ها با تبلیغات دروغین و تقلب برای کسب مقام و موقعیت تلاش می‌کنند، قراردادهای طلایی را فسخ می‌کنند، از ابزارهای سیاسی برای اجحاف و دزدی استفاده می‌کنند؛ کسانی می‌شوند که روح خود را برای اسم در کردن یا کسب ثروت یا قدرت می‌فروشند. این افراد نه تنها با مردمان خود رو راست نخواهند بود، بلکه حتی به ندای وجدان خود هم اهمیت نخواهند داد. آن سوی طیف اما، کودکانی هستند که به آن‌ها آموخته شده که به هر شکل ممکن به عهد خود وفا کنند. نشانه متمایز این افراد صداقت و درستکاری است!

هر چه امانت گرفتی را برگردان

این اصل امتداد همان اصل قبلی است. رعایت این دو اندرز موجب می‌شود که فرد برای مالکیت خصوصی به عنوان یکی از مفروضات اصلی در تعالیم خردمندانه اقتصادی احترام قائل شود. فردی که این گونه بار آمده هرگز به فکر خیانت در امانت نمی‌افتد. اما اگر تربیت واقعاً تأثیری داشته باشد باید گفت که بسیاری از طرفداران دولت رفاه و برنامه‌ریزان اجتماعی محصول چنین

۱. از مقاله «جبران» نوشته Ralf Waldo Emerson

و هم ارزش لوبیاه‌ها (بدون در نظر گرفتن سایر ملاحظات) توسط دو قضاوت ذهنی تعیین می‌شود. میزان تلاش به عمل آمده (هزینه انجام شده) برای کسب این ۳۰ سنت یا به دست آوردن لوبیاه‌ها هیچ ربطی به ارزش لوبیاه‌ها یا ۳۰ سنت ندارد.

تکرار می‌کنم که ارزش هر خدمت یا کالا توسط چیزی تعیین می‌گردد که در یک داد و ستد داوطلبانه (و نه اجباری یا از سر بی‌میلی) به دست می‌آید. زمانی که ۳۰ سنت با لوبیاه‌ها معاوضه می‌شود بقال «تشکر» می‌کند، چون به قضاوت او نفعی عایدش شده است. مادر هم دقیقاً همین دلیل را برای «تشکر کردن» دارد چرا که به قضاوت او نیز نفعی عایدش شده است. به درستی می‌توان این شیوه را «شیوه تشکرآمیز زندگی اقتصادی» نامید.

به خاطر داشته باشید که این مفهوم ارزش سال‌ها قبل از این که نظریه پردازان اقتصادی آن را به عنوان شیوه‌ای مؤثر برای بهبود رفاه اقتصادی دو جانبه معرفی کنند هر از گاه توسط مردم عادی به کار گرفته می‌شد و لذا به همین ترتیب، کودک نیز می‌تواند قبل از درک این تئوری آن را به کار بگیرد. آیا او نمی‌تواند «بازی تشکر کردن» را در مبادله اسباب‌بازی با تیله یا هر چیزی با چیز دیگر تمرین کند؟ آیا نمی‌توان به او آموخت که همان طور که از همبازی‌اش انتظار تشکر دارد، خودش هم از او تشکر کند؟ این که اگر این کار را نکند یک جای کار می‌لنگد؟ و این که وقتی از هم تشکر می‌کنند به معنی آن است که هر دو نفع برده‌اند؟ با انجام این کار زمینه یک تفکر اقتصادی معقول و صحیح در دخترها و پسرها ایجاد می‌شود.

با همبازی‌ات طوری رفتار نکن که دوست‌نداری با تو رفتار کند

فلسفه اخلاق چیزی نیست جز بررسی و تفحص در درستی و نادرستی امور. اقتصاد شاخه‌ای از این رشته است: مطالعه درست و نادرست در امور اقتصادی.

بازار آزاد در کاربرد اقتصادی‌اش «قانون طلایی» است. از این رو، اقتصاد بازار آزاد وابسته به تمرین «قانون طلایی» است.

این که آیا می‌توان «قانون طلایی» را قبل از نوجوانی در قالب کلمات گنجانده و آموزش داد جای تردید دارد. فهم این قانون نیازمند داشتن یک فطرت اخلاقی است که به ندرت (و در پاره‌ای موارد هرگز) قبل از دوران نوجوانی به دست نمی‌آید.

اما تلاش برای آموزش «قانون طلایی» به دخترها و پسرها حداقل باعث می‌شود که خود والدین آن را رعایت کنند. بچه‌ها بسیار تأثیرپذیرند و بیش از آن که از نصیحت و تذکر والدین چیز یاد بگیرند از رفتار آن‌ها می‌آموزند. بنابراین، تلاش والدین برای آموزش این اصل بنیادین اخلاق و عدالت موجب می‌شود که خودشان به الگوی عالی این رفتار تبدیل شوند و احتمالاً کودک نیز ابتدا از آن‌ها تقلید نموده و سپس از روی عادت این رفتار را رعایت و تمرین خواهد کرد.

نوشتن مطلب فوق که اشاره‌ای دارد به نحوه آشناسازی اولیه دختر پسرها با شیوه تفکر صحیح اقتصادی، موجب شد به توضیح چیزی برسم که سال‌ها است از آن مطلع هستم: در رقابت میان بازار آزاد و ایده‌های سلطه‌جویانه، زن‌ها شانس موفقیت بیشتری در مقایسه با مردان دارند. کارمندان زنی که در سمینارها شرکت می‌کنند در مقایسه با مردان عملکرد بهتری دارند و در عین حال آرمان‌گراتر و کمتر اهل مصالحه هستند. علاوه بر این، این مادرها هستند (نه پدرها) که شهروندان فردا عمدتاً به دست آن‌ها به امانت سپرده می‌شوند و همان‌ها هستند که روش‌های قرار گرفتن دخترها و پسرها در مسیر تفکر صحیح را بهبود می‌بخشند.

در هر صورت، والدین (چه پدر چه مادر) مسئول نسل‌های آتی و مسئول انتخاب نوع افرادی هستند که آن‌ها را در تربیت فرزندان‌شان یاری می‌کنند.

